

دکتر ایوب امیرکواسمی *

نگرشی جامعه‌شناسانه بر مشارکت سیاسی در

رہیافت مدرنیستها

مقدمه :

مشارکت سیاسی در تحلیل نهایی کنشی است که افراد نسبت به نظام سیاسی در گونه‌های متفاوت از خود نشان میدهند. از این‌رو تجلی آن نسبت به زمان و مکان متباین خواهد شد. چراکه کنشها، ماحصل فرآیند جامعه پذیری هست. شاید به همین دلیل نوع مشارکت در یک جامعه عقلایی بایک جامعه عاطفی متفاوت است، چراکه در نوع اولی مشارکت بر اساس یک سلسله تحلیلهای " علی " صورت می‌گیرد که در آن عمده‌ترین محور منافع حساب شده فرد مشارکت جواست ، در حالیکه در نوع دوم مشارکت کننده بر اساس انگیزه‌های روانسی و عاطفی به کنشهای سیاسی می پردازد. با این وجود آنچه مسلم به نظرمی رسد، این است که در اغلب جوامع مشارکت سیاسی وجود دارد، با این تفاوت که نوع مشارکت در آنها مختلف هست ، زیرا در کشورهای پیشرفته صنعتی صرف نظر از دوره‌های خاص ، عمدتاً.

* عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه تبریز.

مشارکت براساس قواعدی استوار است که فرد با رعایت آنها، در عرصه سیاسی حضور می‌یابد. در حالیکه در جوامع غیر صنعتی یا مشارکت توأم با خشونت است، همانند آشوب، ترور، شورش... و امثالهم و یا اینکه...^۱ برای بخش عظیمی از جامعه به تکلیف مردم در حمایت از خواسته دولتمداران محدود میشود...^۱ ضمناً درباره مشارکت سیاسی براساس ادعای سی. ایچ. داد^۱... فرض ظاهر بر این است که هر چه مردم بیشتر در نظام سیاسی مشارکت بجویند قدرت و اقتدار دولت افزایش پیدا می‌کند. ولی این خود مبتنی بر فرض دیگری است که مشارکت را به معنای پشتیبانی می‌گیرد.^۲ گرچه در نظام‌های دموکراتیک جا افتاده استدلال مذکور معقولانه به نظر میرسد، ولی کنشهای خشونت آمیز می‌تواند برای اقتدار زیان بار باشد. از این گذشته برخی از صاحب نظران حکایت از نقش غیر سیاسی کردن مشارکت - های انتخاباتی دارند.^۳ چنانچه لوئیز کورسینو^۲ استدلال میکند که نخبگان گرداننده جوامع کاپیتالیستی با بحران مشروعیت مواجهه هستند، لذا برگزاری مبارزات انتخاباتی از سوی بحران یاد شده را مهار می‌کند، و از سوی دیگر با مشارکت دهی افراد در انتخابات موجب همگرایی آنها با نظام سیاسی و اجتماعی میشود.^۴ بهر حال هر چه باین بحث دامن بزنیم پیچیدگی و بسط موضوع مفهوم خواهد شد. با وجود این از تحقیقات اسنادی چنین برمی آید که در محافل علمی کشورمان چندان مطالعه ایی در مورد جوانب مختلف مشارکت سیاسی

1-C.H.Dodd

2-Louis Corsino

صورت نگرفته‌است ، از اینرو نگارنده در این مقاله برآن است که با مروری در آثار سیاسی ، بتواند مفاهیم عمده موضوع یاد شده را در حد امکان و توانایی تبیین نماید، ولی از آنجائیکه پرداختن به همه ابعاد مسئله و تئوریهای موجود در این باب از حدیکه مقاله فراتر است ، لذا تراکم موضوع را براساس رهیافت مدرنیست‌ها در حوض و حوش تعریف ، اشکال و علل مشارکت سیاسی متمرکز خواهیم کرد.

تعریف مشارکت سیاسی

از آنجائیکه در باره تعریف مفاهیم علوم اجتماعی عمدتاً بین صاحب‌نظران هم‌آوایی نیست ، لذا گمان می‌رود در مورد مشارکت نیز نتوان به یک تعریفی که در آن اجماع نظر باشد دست یافت. بنابراین تعاریف مختلفی در باب مشارکت در آثار سیاسی مطرح شده است که برخی از آنها به شرح ذیل می‌باشد.

بنابه تعریف مک کلاسکی^۱ مشارکت سیاسی به آندسته از کنشهای اختیاری گفته میشود که فرد بلحاظ جهت دهی و تعیین روند اجتماعی و سیاسی به آن مبادرت می‌ورزد. (۵) چنانچه از تعریف برمی‌آید. صاحب نظر در مورد مشارکت سیاسی ، بیشتر به کنشهای اختیاری تاکید ورزیده است . بنابراین آندسته از کنشهای که نتیجه اختیار فرد نیست نمی‌توان آنرا در مقوله مشارکت های سیاسی قرار داد. بعنوان مثال زنان عمدتاً تحت تاثیر شوهران و یا نزدیکان خود در انتخابات شرکت می‌ندایند. (۶) از این گذشته خیلی از افراد ترجیح سیاسی ندارند لذا در جهت خواسته‌های دیگران اقدام به مشارکت می‌کنند. بنابراین در

مشارکت افرادیادشده از اختیار نمی‌توان سخن گفت . در این میان برخی از صاحب‌نظران مشارکت سیاسی را در فرهنگ سیاسی جستجو نموده‌اند چنانچه کابریل الموند^۱ در پژوهشی که باسیدنی وریا^۲ انجام داده است از سه نوع فرهنگ سیاسی ایده‌آل محل گرایانه^۳، تبعه - گرایانه^۴، مشارکت گرایانه^۵ سخن می‌گویند و آنها عمدتاً مشارکت سیاسی را در مرحله تکوین فرهنگ سیاسی مشارکتی کاوش می‌کنند . (۷) چرا که تنها بعد از تکوین فرهنگ یاد شده، فرد از نفوذ و تأثیر نظام سیاسی بر زندگی خود آگاه می‌شود و بنابراین تلاش می‌کند که در اتخاذ تصمیمات سیاسی بطریقی اثرگذار، با توجه به این توجیه - مختصر می‌توان گفت که مشارکت سیاسی به آندسته از فعالیت های سیاسی گفته می‌شود که فرد بر اساس آگاهی مبتنی بر اینکه بین رونسند زندگی وی و فرایند سیاست‌گذاری یک رابطه متقابل تأثیر پذیری و تأثیرگذاری وجود دارد، به آن مبادرت می‌کند، به همین دلیل، مشارکتی که از روی عدم اطلاع به رابطه یاد شده صورت گیرد، نمی‌توان آنرا در مقوله مشارکت سیاسی قرار داد. در تعریف دیگری که ورباباک - گروه پژوهشی خود ارائه کرده ، بیشتر به عنصر هدف در فعالیت های سیاسی تاکید ورزیده است . به نظر این گروه پژوهشی مشارکت سیاسی به

1-Gabriel A.Almond

2-Sidney Verba

3-Parochial Political Culture

4-Subject Political Culture

5-Participent Political Culture

فعالیت‌های اطلاق می‌شود که در آن هدف فرد صرفاً بلحاظ نفوذ گذاشتن بر خط مشی‌سازی نظام سیاسی و یا انتخاب دست‌اندرکاران آن باشد. (۸) اگر به این تعریف نیز بسنده شود، آنوقت مشارکتی که بدون هدف قید شده صورت گرفته، آنرا نمی‌توان مشارکت سیاسی دانست، البته باید خاطر نشان ساخت که در تعریف ذکر شده عنصر هدف می‌تواند در پژوهش‌های عملی کارا باشد زیرا به بررسی سهولت می‌بخشد، ولی عنصر یاد شده تعریف مذکور را از جوانبی نارسا می‌سازد. بدین شرح که اولاً نمی‌تواند درجه‌علاقه سیاسی فرد را نشان بدهد. بعنوان مثال دو نفر را در نظر بگیریم که یکی فقط از هر چندسالی با دادن رای به کاندید موردعلاقه‌اش به هدفی که تعریف مطرح کرده، نفوذ می‌گزارد، در مقابل نفر دیگر بخاطر همان کاندید به فعالیت‌های چریکی نیز مبادرت می‌ورزد. ثانیاً این چنین تعریف نمی‌تواند مشارکت‌های نمادی را بیان کند، چرا که خیلی از افراد بلحاظ سمبولیک به تظاهرات سیاسی می‌پردازند و هدف خاصی را دنبال نمی‌کنند، نهایت میل بر آنست که به آن دسته از فعالیت‌های مردم مشارکت سیاسی می‌گویند که یاد در راستای تقویت و حمایت از سیاست‌های قدرت موجود صورت گیرد و یا به لحاظ انتخاب کادر سیاسی وجهت‌دهی به اعمال آنها باشد. (۹) بهر حال تردیدی نیست که برای دست‌یابی به یک تعریف جامع از مشارکت، به همگی عناصر تعاریف یاد شده نیاز داریم ولی آنچه که می‌تواند زیربنای مشارکت سیاسی را تشکیل دهد، گمان می‌رود که عنصر آگاهی فرد، نسبت به رابطه موجود بین خود و حکومت باشد که به جوانب آن در هیافت الموند اشاره گردید، با این وجود آنچه در عمل مشهود و

لمسوس است ، تنوع مشارکت های سیاسی است چراکه شیوه های نفوذ - گزاری در فرایند سیاسی ، بگونه ای که در ابتدای سخن مطرح شد نسبت به زمان و مکان متفاوت است که این خودموجب میشود که اشکال مشارکت نیز متباین باشد. چنانچه موریس دورژه^۱ اذعان می نماید که مشارکت های سیاسی فقط از نظر کیفیت با همدیگر اختلاف دارند، والا هر اعمالی که صرفا بلحاظ تاثیرگزاری به روند قدرت سیاسی باشد مشارکت سیاسی است. (۱۵) در واقع اشاره الموندبه مشارکت های عادی و غیرعادی ، مطالعات هانتینگتون در باره مشارکت های اختیاری و بسیج شده و تحلیل های سیف زاده در مورد مشارکت های منفعلانه و فعالانه همگی نشانه ابعاد و اشکال مختلف مشارکت سیاسی می باشند که در ذیل به اختصار برخی از آنها را مورد مطالعه قرار میدهیم :

اشکال مشارکت سیاسی

فعالیت های سیاسی افراد یک جامعه به اشکال متفاوت تجلی می یابد، برخی براساس هنجارهای موجود به اعمال سیاسی می پردازند، مثلا شرکت در انتخابات با فاصله های زمانی معین و بر پایه قواعد و اصولی که از سوی نظام مقرر شده ، می تواند مثال بهینه برای تبیین مشارکت های هنجار باشد، در مقابل برخی برای تحقق بخشیدن به اهداف سیاسی خود به شیوه های ناهنجار متوسل میشوند، اقدام به خشونت و روش قهرآمیز نمونه بارزی از مشارکت های ناهنجار است.

1-M. Duverger

2-Huntington

البته باید خاطرنشان ساخت که در مواردی این امکان وجود دارد که افرادی ترجیح سیاسی نداشته باشند، ولی براساس انگیزه‌های غیر سیاسی و سمبولیک و یا بوسیله اشخاص با نفوذ در جهت مشارکت بسیج شوند، بهرحال مشارکت‌گونه‌های مختلفی دارد که برخی از صاحب‌نظران در تصنیف آن کوشش نموده‌اند که در زیر به تشریح چند موردی از آن تلاش خواهد شد.

میل براث، مشارکت سیاسی را براساس میزان سختی فعالیت - های سیاسی افراد تصنیف نموده است. بنابراین وی از لحاظ میزان یاد شده سه گروه فعالیت سیاسی تشخیص داده است. نخست فعالیت های رزمی^۱ است که سخت ترین نوع مشارکت هارا تشکیل میدهد و در راس گونه‌های مشارکتی میل براث قرار می‌گیرد، بعد از آن فعالیت‌های گذرا^۲ است که در مقایسه با کنشهای رزمی سهل ترمی باشد. نهایت در گروه سوم فعالیت های تماشاگر^۳ مطرح است که نسبت بسنه دو فعالیت قبلی آسانتر است. (۱۱) از سوی دیگر صاحب نظر نامبرده نوع کنشهای هرگروه را نیز تشریح نموده که به لحاظ جلوگیری از اطاله کلام به یافته‌های شکل (۱) بسنده می‌کنیم:

1-Gladiatorial Activities

2-Transitional Astivities

3-Spectator Activities

(شکل ۱) گونه‌های مشارکتی میل براث (

<p>اشغال یک مقام دولتی یا حزبی</p> <p>اعلان نامزدی برای احراز یک پست سیاسی</p> <p>تلاش برای جمع‌آوری وجوه سیاسی</p> <p>مشارکت در فعالیت های حزبی با حضور یافتن در</p> <p>جلسات تعیین استراتژی حزب</p> <p>پذیرفتن عضویت فعال در یک حزب سیاسی</p> <p>فعالیت نمودن در انتخابات سیاسی</p>	<p>فعالیت های</p> <p>رزمی</p>
<p><u>مشارکت در تظاهرات یادریک همایش سیاسی</u></p> <p>جمع‌آوری، کمک های نقدی به نفع یک کاندید و</p> <p>یا حزب</p> <p>برقراری تماس بایک بروکرات و بایک رهبر</p> <p>سیاسی</p>	<p>فعالیت های گذرا</p>
<p><u>حمل نشان یک کاندید و حزب</u></p> <p>جهت دادن به آراء دیگران بوسیله اقناع منتخب</p> <p>رای دادن</p> <p>قرار گرفتن در معرض محرکهای سیاسی</p>	<p>فعالیت های</p> <p>تماشاگر</p>

با این وجود گرچه تمنیف میل براث از انواع مشارکت سیاسی کاملاً ملموس و مشهود است، ولی آنچه که مدل وی را تحت شعاع قرار میدهد، ارزیابی در تشخیص میزان سختی فعالیت‌های سیاسی است، چرا که تعیین درجه سختی فعالیت‌ها یک امر نسبی است که نسبت به زمان و مکان متفاوت است؛ چنانچه در شکل (۱) مشاهده میشود، میل براث رای دادن را آسان‌ترین نوع مشارکت تلقی می‌کند، درحالی‌که یکی از سخت‌ترین عمل سیاسی در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد برای سیاهان منطقه واتس^۱ لوس آنجلس ایالات متحده آمریکا، مشارکت در رای گیری بود، (۱۲) و یا امروزه در بیشتر ممالک دموکراتیک و غیر دموکراتیک تحریک سیاسی برعلیه نظام شدیدترین مجازات را به همراه دارد که این گونه فعالیت‌ها را میل براث آسان‌ترین نوع فعالیت‌های سیاسی قلمداد نموده است از این‌سرو نمی‌توان تصنیف یاد شده را چندان تعمیم پذیر دانست.

علاوه بر این بررسی دیگری در رابطه با تعیین گونه‌های مشارکتی از سوی ساموئل بارنس^۲ و ماکس کاس^۳ انجام یافته است، (۱۳) این دو محقق از سه نوع مشارکت سیاسی به شرح ذیل سخن گفته‌اند.

۱ - مشارکت سیاسی عادی که عمدتاً به آندسته از فعالیت‌های سیاسی گفته میشود که براساس قوانین و هنجارهای حاکم بر جامعه صورت گیرد، بنابراین بارنس و کاس، فعالیت در مبارزات انتخاباتی برقراری تماس با بروکراتها بلحاظ مطرح ساختن مسایل شخصی یا آنها

1-Watts

2-Samuel Barnes

3-Max Kass

... و رای دادن را مشارکت سیاسی عادی تلقی می کنند. (۱۴) براساس داده های تحقیقات میدانی که از سوی گروه تحقیق سیدنی وربسادر کشورهای هندوستان ، ژاپن ، هلند ، نیجریه ، ایالات متحده امریکا و یوگسلاوی سابق انجام یافته است ، چنین برمی آیدکه درجوامع یاد شده مشارکت عادی جریان داشته است . (۱۵) ضمناً یک گروه تحقیق دیگری مشاهده نموده اندکه در کشورهای کره ، کنیا و ترکیه نیز مشارکت بصورت عادی جریان می یابد. (۱۶)

۲ - مشارکت سیاسی اعتراض آمیز ، این نوع فعالیت ها عمدتاً در بر گیرنده آندسته از کنش هایی باشندکه در آن افراد درخواست سیاسی خود را با توسل به اعمال فیزیکی اعلام می نمایند بعنوان مثال، اقدام به تنظیم طومار ، تظاهرات خیابانی ، اشغال اماکن عمومی ، اعتصاب ، ایجاد موانع برای مختل کردن ترافیک ، مسدود ساختن محل ورود و خروج ساختمانهای دولتی و یا کارخانجات خودداری ، از پرداخت سالیات ، ضرردادن به اموال دولتی ، شکستن پنجره ها و تخریب علایم راهنمایی و رانندگی ... و امثالهم ، همگی از نوع مشارکت اعتراض آمیز است . (۱۷)

۳ - مشارکت سیاسی فشار آمیز ، سومین نوع مشارکت درمباحث بارنس و کیس فعالیت های فشار آمیز است که بیشتر بلحاظ حمایت از حکومت صورت می گیرد، چنانچه طرفداری از اقدامات دولت ، متفرق ساختن تظاهرات ضد دولتی ، دخالت درپایان بخشیدن به اعتصابات ... و هر نوع فشار به مخالفین رامی توان در مقوله مشارکت های فشار آمیز قرار داد، درواقع درمشارکت یادشده طرفداران نظام بااعمال

فشار به مخالفین حکومت به مشارکت سیاسی می پردازند. (۱۸) شاید این نوع مشارکت ها عمدتاً در رژیم های فاشیستی مفهوم داشته باشد چرا که در جوامع دموکراتیک وجود احزاب متفاوت و خزش بینوسی گروه‌های موجود به ایدئولوژیهای متفاوت دخالت غیرمستولانه‌گروه - های نزدیک به رژیم رامنطفی می نماید.

نهایت در تصنیف دیگری صاحب‌نظری ازدو نوع مشارکت سیاسی فعالانه و منفعلانه سخن می گوید. (۱۹) و تفاوت آندو را در طیف‌کلان مطالعه و در تبیین آندو چنین می نویسد:

"... یکی از وجوه تمایز مشارکت منفعلانه از مشارکت فعالانه، از وجوه اختلاف روانشناسی اجتماعی جوامع ناشی میشود، درحالیکه مشارکت منفعلانه از وضعیت بی‌اضطراری ناشی میشود که جنبه عاطفی دارد، مشارکت فعالانه جلوه‌ای عقلایی دارد که از محاسبات مربوط به تبادل منطقی بین منافع گوناگون در سطح کلان جامعه ناشی میگردد، به عکس مصادیق خلاف قاعدتهای که از مشارکت منفعلانه به صورت عدم مشارکت، اعتراض غیرسالم، خشونت ترور... ظاهر میشود، مصادیق مشارکت فعالانه سیاسی بصورت تقاضای منطقی، مشارکت در حزب تجمع منافع، تدوین منافع رای دادن نامزد مناصب مختلف شدن، ایجاد حزب سیاسی و یا انجمنهای داوطلبانه، مشارکت نمادینی برای تغییر خط مشی‌های مختلف، جایگزینی مقامات رژیم تغییر رژیم سیاسی و حتی نظام سیاسی بطرف نمادینی متجلی میشود..." (۲۰)

بهرحال گونه های مشارکتی می تواند در اشکال متفاوت تجلی یابد، ولی تردیدی نیست که اشکال مشارکت در یک تحلیل روابط "علی" نهایتاً معلولهای هستند که با بررسی علل کنشهای سیاسی می توان،

عواملی که باعث تفاوت مشارکتی میشوند، دریافت، بنابراین مطالعه خود را با بررسی علل مشارکت سیاسی دنبال می‌کنیم.

علل مشارکت سیاسی

از جمع‌بندی مباحث گذشته می‌توان چنین برداشت نمود که یک‌کنش را زمانی می‌توان مشارکت سیاسی دانست که فرد بر اساس اختیار، هدف و آگاهی نسبت به تاثیر تصمیمات سیاسی بر زندگی‌وی و توان تاثیرگزاری او بر حیات سیاسی، اقدام به آن‌نماید، بنابراین کنشهایی که فاقد خصلتهای یاد شده باشند، نمی‌توان آنها را صرفاً مشارکت سیاسی به معنی اخص آن دانست، شاید به همین دلیل مشارکت‌هایی که از روی تکلیف، تحریک و یا بصورت شورش بروز می‌کنند، در مقوله مشارکتی خاص مورد مطالعه قرار می‌گیرند، بعنوان مثال شورشیان هرگز در مدد آن نیستند که روند تصمیم‌گیری سیاسی را به نفع خود تغییر دهند، آنها عمدتاً بلحاظ مقابله با یک حکمران غاصب و برای برقراری مجدد نظام قبلی به خشونت‌های سیاسی مبادرت می‌ورزند، چنانچه چالمرز جانسون^۱ در توصیف شورش ساده چنین می‌نویسد:

"... نوع سنتی و مشهور شورش ساده راژاکری می‌نامیم که نام آن در قیام کشاورزان فرانسوی در سال ۱۳۵۸ - ریشه دارد، انگیزه آن شورش و شورشهای مشابه آن بر این اعتقاد بود که نخبگان جامعه نسبت به نظام حاکم خیانت کرده‌اند و خشونت برای رها ساختن نظام اجتماعی از جنگال این خیانتکاران و برقراری شرایط دیرین بکار گرفته میشود، توده‌های شورشی هدف شان

برقراری نظم دیرین یا استقرار نظمی جدید اما مشابه
با آن است .." (۲۱)

با این وجود آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که مشارکت -
های خشونت‌آمیز عمدتاً از حس بی‌عدالتی نشأت می‌یابد، پیدایش
این حس در شورشها کاملاً عیان و بیان است، چراکه شورشیان برای
باور هستند که در نظم موجود عدول شده، لذا لازمه اصلاح آن بازگشت
به وضع قبلی می‌باشد... تمامی شورشها در صدد هستند تا جامعه‌ای
را که از محتوای اولیه خویش خالی شده است، مجدداً به وضع فعال
سابق بازگردانند." (۲) بنابراین گمان می‌رود که در چنین کنشهای
سیاسی فرد به دنبال برقراری عدالت در مفهوم افلاطونی آن در جامعه
است، زیرا افلاطون و پیروانش منشاء بی‌ثباتی جوامع را در عدم
عدالت جستجو می‌کردند، به طوریکه " ... افلاطون با تاکید تمام [می -
گفت] که سعادت حقیقی فقط به یاری عدالت، یعنی ماندگار ماندن
هرکس در جای خود فراهم می‌آید، حاکم باید سعادت خود را در حاکمیت،
جنگاور در جنگ جستجو کند... " (۲۳) حتی هانا آرننت نیز ریشه‌های
کنشهای سیاسی قهرآمیز را در تکوین حس بی‌عدالتی در جامعه -
میداند. (۲۴) بهرحال عدالت افلاطونی فقط در جوامع بسته می‌تواند
مفهوم داشته باشد، این نوع جوامع همانند یک سازواره عمل می‌کنند و
اعضای آن در جایگاه‌های معینی قرار گرفته‌اند و هیچ گرایشی در جهت
تغییر جایگاه خود ندارند، بعنوان مثال در یک سازواره " پا " هرگز
تلاش نمی‌کند که جای " مغز " را بگیرد و یا " دست " نمی‌کوشد که جای
" قلب " را بگیرد. (۲۵) در مقابل جامعه باز عرصه عدول است، جایجای

پایگاههای اجتماعی براساس تحرکهای افقی - عمودی و بروزاندیشه - های متفاوت از ویژگیهای اساسی جوامع یادشده می باشد. ضمناً انسان عقلانی نیز در جامعه " باز " ظهورمی کند که از نظر پندارها ، کردارها و رفتارها تماما با انسان عاطفی متباین است ، شاید مثال ذیل بهتر بتواند تباین آندو انسان را بیان نماید:

یک روستایی کشاورز را در ذهن مجسم بکنید که در اراضی خود با آفتی مواجه میشود و در نتیجه آن محصول خود را از دست میدهد، در چنین وضعیتی ، روستایی یاد شده فلاکت موجود را به انحسای مختلفی می تواند برای خود تعبیر و تفسیر نماید، شاید وی علل این تباهی را :

الف - در انحرافات شخصی خود از راه حق جستجو بکند و آنرا نوعی مجازات قدرتهای فوق طبیعی بداند.

ب - و یا احتمال دارد که کشاورز علل این اتفاق را در حسادت و چشم زنی اطرافیان خود کاوش نماید.

پ - ممکن است که روستایی وضع موجود را به شخم نامناسب و به کم آبی ربط بدهد:

ت - نهایت این احتمال وجود دارد که کشاورز متضرر، علل نابودی محصولات خود را در عدم کاربرد کود شیمیائی و سمپاشی اراضی خود بداند ، بهر حال این تعبیر و تفسیرها را می توان افزایش داد. ولی آنچه که می تواند در این مثال برای تبیین مسئله مورد نظر نگارنده، رهنمود باشد، ارزیابی احتمالات متفاوت مطرح شده از سوی روستایی است ، چرا که با کمی تامل می توان چنین برداشت کرد که دو تعبیر

و تفسیر اولی‌نشانه‌بارزی است از باورهای اخروی گرایي و از یک ذهنیت بسته، در مقابل دو احتمال بعدی نشانی است از باورهای دنیوی گرایي و حکایتی است از یک ذهنیت باز: زیرا در این دو احتمال، روستایی عوامل فلاکت را با یک بینش "علی" و براساس روابط متغیرهای خود تبیین می‌نماید، در واقع عقلانیت^۱ و پیروی از آن به این معنی است که انسان پندارها و کردارهای خود را بگونه‌ای تنظیم کند که با نظم عقل منافات نداشته باشد و براساس احساسات و عاطفه به ارزیابی و حکم دادن بپردازد. چنانچه در فرهنگ جامعه‌شناسی " ... به معتقداتی - که دارای انسجامند، متناقض نیستند و با تجربه سازگاری دارند عقلانی می‌نامند. داشتن معتقداتی که دروغین، غیرمنسجم و متناقض شناخته شوند، خلاف عقلانی است ... " (۲۶) با این وصف انسان عقلا با تکوین بینش یاد شده ظهور می‌یابد و با پیدایش انسان عقلایی است که ریشه‌های همه پدیده‌ها، از جمله "قدرت سیاسی" در دنیا جستجو میشود و با آغاز تکوین این چنین ذهنیت است که فرد اعتقاد پیدامی‌کند که می‌تواند با مشارکت خود روند سیاسی را کنترل کند.

با این وجود می‌توان بحث را با طرح این سؤال دنبال نمود که این انسان عقلانی چگونه ظهور می‌کند؟ طبیعا پاسخ این سؤال بحث کلانی می‌طلبد ولی بلحاظ جلوگیری از اطاله کلام می‌توان اذعان داشت که ایستارهای عقلایی نتیجه مدرنیزاسیون است که در یک بیان مختصر عبارت است از تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیکی... و امثالهم، در اصل با بروز مدرنیزاسیون

است که جای اقتصاد معیشتی را اقتصاد بازاری می‌گیرد و پیامدهای آن در شکل گسترش صنعت، شهرها و بسیج اجتماعی^۱ تجلی می‌گردد. و شاید این صنعت نوپا بود که نیروی انسانی مازاد روستا را جذب مراکز صنعتی که عمدتاً شهرها بود، کرد و بنابراین بعد از این انسانها دسته دسته برای پیدا کردن کار به شهرها سرازیر خواهند شد و در مقابل خود ترجیح ها و چاره‌های متفاوتی خواهند یافت که برای انتخاب آنها فرد باید اهل محاسبه شود. و یا به عبارت دیگر در برخورد با مسائلی که او را احاطه کرده بایستی عقلایی باشد. از اینرو ریشه‌های عقلایی را می‌توان بیشتر در فرایند مدرنیزاسیون جستجو کرد، چنانچه مدل های کلان عمدتاً در تشریح علل مشارکت سیاسی به نقش مدرنیزاسیون تاکید نموده‌اند. شایان ذکر است که در تبیین علل مشارکت سیاسی مدل های مختلف خود و کلان وجود دارد. ولی در این مطالعه بلحاظ جامع بودن بحث، فقط بسمه تشریح مدل های کلان دانیل لرنر^۲ و هانتینگتون بسنده خواهد شد.

لرنر مدل کلان خود را بر اساس طرح بسیج اجتماعی که برای اولین بار از سوی کارل دویچ^۳ به کار برده شد، بیان می‌کند. بنابراین بسیج اجتماعی در مطالعات دویچ عبارت است از یک فرایند تغییر بنیادی در مجموعه کل نظام سنتی در جهت یک جامعه مدرن که شاخص های عمده آن تحرک اجتماعی و پیدایش انسان نوگراست. (۲۷) لذا دانیل لرنر استدلال می‌کند که بسیج اجتماعی زمانی در جوامع تحقق می‌یابد که فرد جامعه سنتی آمادگی همگرایی و ادغام با محیط های

1-Social Mobilization

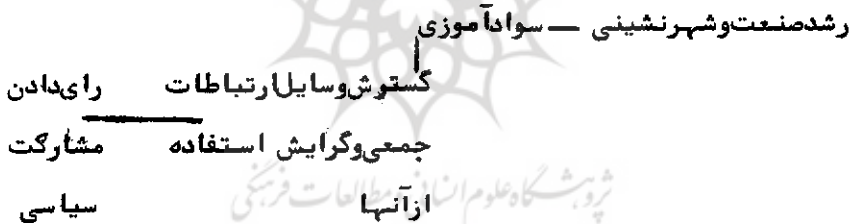
2-Daniel lerner

3-Karl Deutsch

متفاوت را داشته باشد. و تغییرات روانی لازمه در آن ایجاد بشود که تا بتواند خود را با آن همساز نماید. (۲۸) در واقع با تکوین این چنینی وفاق است که انسان سنتی خود را با زندگی مدرن ادغام می‌دهد و به شرایط بروز بسیج اجتماعی در ساختار سنتی سهولت می‌بخشد. در این میان لرنر اضافه می‌کند که در انسان دو خصلت خاصی وجود دارد که به موجب آنها با دیگران همگرا می‌شود که یکی از آنها شباهتی است که با دیگران دارد و دیگری گرایش شبیه بودن به دیگران است. لذا لرنر به آندسته از توان و قابلیت هائیکه باعث می‌شود، فرد خود را بجای دیگران بگذارد و تحمل پذیرش قالب‌های غیر خودی را داشته باشد. خوپذیری^۱ می‌نامد و ادعان می‌کند که بسیج اجتماعی زمانی می‌تواند گسترش یابد که فرد از یک ظرفیت شخصیتی خوپذیر برخوردار باشد. (۲۹) در اصل با پیدایش ظرفیت یاد شده است که انسان می‌تواند پذیرای ایفای نقش‌ها و روابط جدید در جامعه باشد و خود را به صورت رایگان در تشکلات نو و سازمانهای جدید قرار دهد و از تعهدات سابق عدول کند و از طریق مشارکت درخواستهای سیاسی نماید. از اینسرو دانیل لرنر علل مشارکت سیاسی را در بسیج اجتماعی جستجو می‌کند که عامل نخست در تکوین و گسترش آن صنعت و شهر نشینی است و بعد از پیدایش آندو نرخ سوادآموزی و استفاده از وسایل ارتباطات جمعی بلحاظ کاهش ارتباطات چهره به چهره افزایش می‌یابد، چراکه نیازهای ارتباطی از سوی سازمانهای بروکراتیک، مطبوعات، رادیو،

سینما... و امثالهم برطرف میشود. لذا برای استفاده از وسایل ارتباطات جمعی کسب سواد ضروری است، چنانچه با افزایش نرخ با سوادان گرایش بسوی وسایل ارتباطات جمعی نیز فزونی می یابد و هر جامعه ای که با تحولات ارتباطاتی مواجه شده، در آنجا تشکلات مشارکتی، بخصوص شرکت در رای گیری گسترش یافته است. (۳۰) با این وجود گرچه در تبیین لرنر، وجود رابطه های "علی" بین متغیرهای مطرح شده در تعیین مشارکت سیاسی، قابل بحث است، (۳۱) ولی اگر چنانچه تحلیل وی را بر اساس رابطه علت معلولی، بیان کنیم، می توان مدل کلان او را در شکل (۲) خلاصه نمود:

شکل ۲ مدل کلان مشارکت سیاسی دانیل لرنر



منبع: ازسوی نگارنده تنظیم شده است.

دومین مدل کلانی که در علت یابی مشارکت سیاسی مطرح است متعلق به ساموئل هانتینگتون می باشد، وی گرچه همانند دانیل لرنر پدیده مدرنیزاسیون را علل مشارکت سیاسی میداند ولی او بیشتر به نقش مدرنیزاسیون در توسعه اقتصادی تاکید می ورزد، با این وصف قبسل از اینکه مدل مشارکتی نامبرده را بررسی نمائیم، لازم است که ابتدا به

برداشت های وی از پدیده مدرنیزاسیون بپردازیم.

بنابه تعریف هانتینگتون مدرنیزاسیون یک فرایند چندرخساره ای^۱ است که در نتیجه آن انسان در همه زمینه‌های فکری و عملی با تغییرات اساسی مواجه می‌شود. (۳۲) بنابراین بعد از تکوین آن تغییرات است که نگرشها، ارزشها و توقعات خاص موجود در جوامع سنتی دگرگون می‌شوند و در اثر شهرنشینی، سواد، آموزش و استفاده مردم از وسایل ارتباطات جمعی... و بسیج اجتماعی دگرگونیهای ذکر شده استمرار می‌یابند، ضمناً مدرنیزاسیون موجب توسعه اقتصادی نیز می‌شود که دستاوردهای آن در شکل افزایش حجم و مقدار تولید، سطح صنایع نرخ درآمد سالیانه ملی، سوبه رفاه و امید افراشته زندگی، تظاهر می‌یابد، از این گذشته با توسعه اقتصادی، مقدار مصرف کالری روزانه افراد، تعداد پزشک، پرستار و بیمارستان فزونی می‌گردد و کیفیت خدمات درمانی بهتر می‌شود. بدین ترتیب امیال و توقعات افراد، گروهها و اجتماعات با آغاز تغییرات مدرن منحول می‌شود و بسیج های اجتماعی ماحصل این تحولات است، بهر حال با تکوین فرایند یاد شده اقتدار سیاسی موجود که بر اساس روابط سنتی، دینی، طایفه‌ای و قومی استوار بود، جای خود را به یک اقتدار ملی و دنیوی می‌دهد، چرا که بعد از تغییرات یاد شده است که انسان تلاش می‌کند تا ماهیت حکومت را درک نماید، و دریابد که منشاء اقتدار خود انسان است، و در واقع بعد از هرک ماهیت قید شده است که انسان در مقابل اقتدار به برخوردهای عقلایی متوسل خواهد شد. (۳۳)

با این وجود آنچه در مدل مشارکتی هانتینگتون بعنوان محور

کلیدی مطرح است ، رابطه‌ایی است که وی بین بسیج اجتماعی بی‌ثباتی و مشارکت سیاسی برقرار می‌کند و در تحلیل نهایی مشارکت سیاسی را ماحصل آن رابطه میدانند، زیرا او اذعان می‌کند که بسیج اجتماعی آرزوها ، حسرت‌ها و توقعات افراد جامعه را تغییر میدهد و اضافه می‌کند که لازمه منتفی کردن تغییرات یاد شده توسعه اقتصادی می‌باشد. چنانچه یافته‌های موجود نشان می‌دهد که ثبات سیاسی عمدتاً در جوامعی برقرار است که از لحاظ اقتصادی توسعه یافته‌اند (۳۴) ضمناً باید خاطر نشان ساخت که اگر جامعه‌ایی رشد اقتصادی^۱ بیشتری در مقابل توسعه اقتصادی^۲ در آن کمتر باشد، آنوقت نارضایتی و عدم خشنودی در آن جامعه بروز می‌کند، بطوریکه یافته‌های تاریخی حکایت از آن دارند که بعد از رشد سریع اقتصادی در فرانسه ، انگلیس ، امریکا و روسیه انقلابات اتفاق افتاد، حتی امروزه نیز بیشتر انقلابات و کودتاها در کشورهای مشاهده میشود که قبل از وقوع آن با یک دوره سریع رشد اقتصادی مواج^۳ شده‌اند که شاخصهای عمده دوره یاد شده را می‌توان در تباهی توزیع درآمد و تورم شدید سالیانه جستجو کرد، لذا با بروز شاخص‌های یاد شده است که بی‌ثباتی سیاسی در جامعه ظاهر میشود. (۳۵)

در سطور بالا رابطه بسیج اجتماعی با بی‌ثباتی سیاسی اجمالاً تشریح شد ، بنابراین بحث را می‌توان با طرح این سؤال دنبال کرد که آیا رابطه مطرح شده چگونه می‌تواند موجب مشارکت سیاسی گردد؟ پاسخ این سؤال در متغییرهای مداخله‌گر^۲ ، بین بسیج اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی نهفته است ، این متغییرهای میانی عبارتند از

1-Economic Growth

2-Economic Development

3-Intervening Variables

فرصت های تحرک اجتماعی ، اقتصادی و امکان تشکیل آندسته از نهادهای سیاسی که بتواند با فرصت های یادشده در وفاق باشد، با این وجود ماهیت فرصت های تحرکی بگونه‌ایی است که می تواند در بین افراد گروهها و اجتماعات کامیابی را افزایش دهد و راه ترقی را بر آنها هموار سازد . ضمناً وقتیکه قدرت خرید واقعی اعضای جامعه فزونی یافت و افراد توانستند به امیال ، خواسته ها و توقعات خود جامه عمل بپوشانند آنوقت آنها از نظام موجود بیشتر حمایت می‌کنند. (۲۶) ولی باید خاطر نشان ساخت که امکان فراهم شدن این چنین فرصت ها در جوامعی که با فرایند مدرنیزاسیون مواجه شده است ، یا خیلی محدود است و یا تحقق یافتن آنها از محالات می باشد، زیرا با آغاز تغییرات مدرن تحرک افقی از مناطق روستایی به سوی شهرها به سهولت انجام میگیرد در مقابل فرصت های تحرکی در شهرها به آسانی صورت نمی‌گیرد. زیرا فعالیت های اقتصادی و عوامل عمده تولید در مقطع یادشده بیشتر در انحصار اقلیت های کوچکی چون سرمایه گزاران خارجی و یا اقلیت های دینی ، زبانی ... و غیره می باشند و از این گذشته ارزشهای موجود در جوامع سنتی بگونه‌ایی است که نسبت به نقشهای کاردانی اقتصادی ، واکنشهای خصمانه را تشویق می‌کند، از اینرو تحقق تحرک ها با معضل مواجه میشود. بنابراین فشارهای که از عدم فرصت های تحرکی ناشی میشود. فرد را به ناچار متوجه سیاست می‌کند، لذا اوج گیری مشارکت سیاسی با بروز توجه قید شده آغاز میشود، با این وصف وجود دومین گروه متغیرهای مداخله گر که تحت عنوان تشکیل نهادهای سیاسی

مناسب با نیازهای تحرک اجتماعی - اقتصادی مطرح شد، می تواند به شیوه فعالیت های سیاسی فردجهت دهد. چرا که اگر کانالهای مشارکتی از پیش محاسبه شده در مقابل افراد قرار داده شود، مشارکت در شکل عادی جریان خواهد یافت ، برعکس اگر نظام سیاسی امکان و زمینه های مشارکتی عادی را هموار نکند، افراد جامعه متوسل به مشارکت های غیرعادی خواهند شد. (۳۷) بهرحال مدل کلان مشارکتی ساموئل هانتینگتون را می توان در شکل (۳) چنین خلاصه نمود:

شکل (۳) مدل کلان مشارکتی ساموئل هانتینگتون :

- ۱ - بسیج اجتماعی / توسعه اقتصادی _____ ناکامی اجتماعی
- ۲ - ناکامی اجتماعی / فرصت های تحرک _____ مشارکت سیاسی
- ۳ - مشارکت سیاسی / نهادی شدن سیاسی _____ بی ثباتی سیاسی

منبع : Somuel P.Hantington: Political Order... Cp, cit. : P.55.

باتوجه به پارامترهای موجود در مدل فوق ، می توان اذعان نمود که بین بسیج اجتماعی و توسعه اقتصادی یک همبستگی وجود دارد، زیرا بی آمدهای تحولات اقتصادی است که موجب بسیج اجتماعی میشود، از اینرو آندسته از افرادی که بگونه ایی نامطلوب تحت تاثیر توسعه اقتصادی قرار می گیرند، با ناکامی اجتماعی مواجه میشوند: به همین دلیل هانتینگتون در پارامتر دوم مدل خودتلاش می کند، ریشه های

ناکامی اجتماعی را در عدم فرصت‌های تحرک عمودی جستجو نمایید، چرا که وی استدلال می‌کند که در مرحله نخست مدرنیزاسیون، فرصت دست‌یابی به امکانات اقتصادی بلحاظ کنترل ثروت از سوی اقلیت‌ها، برای اکثریت احاد جامعه چندان عملی نیست، ولی آنچه که در این مرحله توجه افراد ناکام جامعه را بخود جلب می‌کند، نهاد سیاسی است. بنا براین مشارکت سیاسی در این برهه رو به افزایش می‌گذارد. با این وجود در پارامترسوم مدل، سخن از همبستگی مشارکت سیاسی و نمادی شدن آن است، ولی باید خاطر نشان ساخت که تا زمانیکه مشارکت سیاسی نهادی نشده است، بی‌ثباتی سیاسی برای جامعه حکمفرما خواهد شد.

در مباحث فوق دو رهیافت عمده مدرنیست‌ها مورد مطالعه قرار گرفت، ولی رویکردی که آندو مطرح نموده‌اند از جوانبی نارسا است. در واقع با کمی تامل می‌توان ادعان داشت که تئوری مدرنیزاسیون بر اساس یک نگرش غایتگرایی^۱ استوار است، چرا که گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن را با یک بیان جبری توجیه می‌نماید، از اینرو رهیافت یا د شده نمی‌تواند چندان تعمیم پذیر باشد، چنانچه در عمل نیز ضعف مدل فوق کاملاً عیان و بیان است، زیرا در شوروی سابق تکنولوژی، صنعت، نرخ سوادآموزی... و غیره در حالیکه به میزان قابل توجهی افزایش یافته بود، ولی هرگز نهادهای مشارکتی از نوع جوامعی صنعتی غربی تکوین نیافت حتی در روسیه کنونی نیز این‌تودید بقوت خود باقی است که مدل‌های مشارکتی غربی بتوانند در امر مشارکتی موفق باشند. در اصل سنجش‌های افکار عمومی در روسیه نشان می‌دهد که

که گرایش مردم بسوی حکومت های تمام گراست . ضمناً مدل های مدرنیستی به نقش امپریالیسم در پیدایش مشارکت های سیاسی نیز بی اعتنا است . درحالیکه امپریالیسم از یکسو جنبشهای ناسیو - نالیستی را دامن زد و موجب شد که نوعی مشارکت سیاسی در قالب همگرایی جریان یابد، و از سوی دیگر مدل مشارکتی غربی را برای برخی از جوامع تحمیلی نمود. شاید هندوستان و دموکراسی باثبات آن مثال بهینه برای مدل های مشارکتی تحمیلی امپریالیسم باشد . زیرا اگر به شاخصهای تئوری مدرنیزاسیون بسنده شود، آنوقت نباید . هندوستان دهه پنجاه و یا حتی در دهه نود شاهد کانالهای مشارکتی از نوع غربی باشیم ، چرا که نه در آن عصر و نه در حال حاضر نسبت درصد یافته های مدرنیزاسیون به مثابهی نیست که باعث مشارکت سیاسی مدرن باشد.

نتیجه :

آنچه از مطالعه جوانب مطرح شده رهیافت مدرنیستهای توان برداشت نمود، این است که مشارکت های عادی برای نظام سیاسی در تحلیل نهایی یک امر ضروری و طبیعی است . چرا که لااقل می تواند در مشروعیت بخشیدن به نظام کارکرد داشته باشد، ولی آنچه که به نظر غیرطبیعی است ، وجود مشارکت های قهرآمیز است ، اینگونه مشارکت ها پیامدهای نامطلوب برای اعضاء یک جامعه دارند ، بنابراین نظام سیاسی می تواند بر اساس یک رابطه سیستمی با کلان نظام اجتماعی بازخورهای^۱ پیرامون خود دریافت کند و نسبت به

آن پاسخ مناسب دهد و از بروز مشارکت‌های خشونت‌آمیز ممانعت نماید. اما این امر ممکن نیست مگر اینکه نظام بازخورها را بتواند بر اساس تحقیقات و اصول علمی بسنجد، لذا بر اساس برداشت‌های ذهنی نمی‌توان بازخوردهای پیرامون را دقیقاً دریافت کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پانویسها

۱ - سیدحسین ، سیف زاده " مشارکت منفعلانه و علل تداوم آن "مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی ، شماره (۳۱) فروردین ماه سال ۱۳۷۳ ، ص ۱۴۶ .

۲ - سی . ایچ . داد . رشدسیاسی ، ترجمه ، عزت الله فولاد وندچاپ دوم ، نشرنو تهران ۱۳۶۹ ، ص ۵۳ .

3-Louis Corsino;"Campaign Organizations: Social Technology and Apolitical Participation", Quarterly Journal of The Causcus for a New Political Science, Number,14.,PP;141-153-1985

4-Ibid.

5-H.McClosky "Political Participation".International Encyclopedia of The Social Sciences.Macmillan, New York,1986.

6-Sindey Verba, Norman H.Nie,Jae-on Kim:Participation and Political Equality:A Seven Nation Comparison, Combridge.New York; Cambridge Univ,Press, 1978, Part, 12.

7-Gabriel A.Almond and Sidney Verba; The Civic Culture Political Attiudes and Democracy in Five Nations, Princeton Univ. Press, 1963,P. 19.

- 8-Sidney verba, Norman H, Nie and Jea-on Kim:
The Modes of Democratic Participation: A Cross-National Comparison, (Beverly Hills: Sage Publication, 1971), P,9.
- 9-Lester W. Milbrath; Political Participation: How and why Involved in Politics? (Chicago, III; Rand McNally, 1965), Passim.
- 10-M. Duverger; Political Parties, (Methuen, London, 1954), Passim.
- 11-Milbrath; Op, Cit; P, 18.
- 12-John S. Jackson; "The Political Behavior and Socio-Economic Backgrounds of Black Students: The Antecedents of Protest," Midwest Journal of Political Science, Number, 15, 1971, P. 668.
- 13-Samuel Barnes and Max Kasse: Palitical Action: Mass Participation in Five Western Democracies. (Beverly Hills, Calif.; Sage Publications, 1979), P. 42.
- 14-Ibid; P. 84.
- 15-Sidney Verba, Norman H. Nie and Jae-On kim;
Participation and Political Equality..., Op. Cit, P. 15-59.
- 16-E. Kalaycioglu and I Turan, "Measuring polictical Participation: A cross-Cultural Application"
"Comparative Political Studies, Number, 14, 1981, P. 128-133.

17-Samuel Barnes and Max Kaase: Op.Cit; P.85

18-Ibid;

۱۹-سیف زاده، همان مقاله، ص ۱۴۸.

۲۰- همان اثر،

۲۱- چالمرز جانسون، تحول انقلابی، بررسی نظری پدیده انقلاب، ترجمه

حمید الیاسی، بی تا، تهران ۱۳۶۳ ص ۱۳۶.

۲۲- همان اثر، ص ۱۴۸.

۲۳- افلاطون، به نقل از کارل ریموند، پویر، جامعه باز و دشمنانش،

ترجمه علی اصغر مهاجر، نشر سهامی انتشار، بی جا، ۱۳۶۴، ص ۱۹۱.

۲۴- هانا آرنست، خسونت، ترجمه، عزت الله فولادوند، نشر خوارزمی،

تهران، ۱۳۵۹، ص ۹۳.

۲۵- افلاطون، به نقل از کارل ریموند، همان اثر، ص ۹۶.

۲۶- نیکلاس آبرکرامبی، استفن هیل و برایان اس ترنر فرهنگ جامعه

شناسی، ترجمه حسن پویان، چاپ دوم، بی تا بی جا. ۱۳۷۰. ضمنا "

برای کسب اطلاعات بیشتر بنگرید: تقی آزاد ارمکی، "عقلانیت در

جامعه شناسی " مجله نامه جامعه شناسی ایران، مجموعه

مقالات شماره (۱) دفتر اول، بی جا، بی تا، ص ۱۲۲-۱۷.

- 27- Karl W.Deutsch;"Social Mobilization and Political Participation", Jason L.Finkle and Richard W.Gable; Political Development and Social Change. II.Edition. New York, John Wiely and Sons, 1971.P,384-405.
- 28-Daniel Lerner; The Passing of Traditional Society. The Free Press of Glencoe, Collier Macmillan, London, 1958,P,49-54.
- 29-Ibid: 49-54
- 30-Ibid; P,60.
- 31-Less Sigelman; "Modernization and Political System, A critique and Preliminary Empirical Analysis", Comparatic Politices Series, Sage Professional Papers, Vol: 2,Nu;01-016, (Beverly Publications, 1971),P.8.
- 32-Samuel P.Huntington,Political Order of Changing Societies (New Haven,London; Yale University Press, 1968),P.32.

33-Ibid; P,33-35.

34-Ibid; P,47-53.

35-Ibid;

36-Ibid: P,54.

37-Ibid: P,54-55.



ژرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی